

سقوط آزاد به سوی تباهی

Robert H. Bork, *Slouching Towards Gomorrah: Modern Liberalism and American Decline*. New York: Regan Books 1996, 382 Pages.

مقدمه:

رابرت بورک در سقوط آزاد به سوی تباهی: داستان افول آمریکا، خوف نومحافظه کاران آمریکا علیه نولیبرالها را به نمایش می گذارد. در تصویری که او از این تحول جدید ارایه می دهد، عوامل تسریع کننده افول و پایگاههای نولیبرالی معرفی شده اند. پیام اجمالی نویسنده این است که فرهنگ سیاسی شده نولیبرالی، سیاست آمریکا را عرصه منازعات سیاسی کرده است. دموکراتها و جمهوریخواهان، طلایه داران این مبارزه فرهنگی-سیاسی حول محور تعارض نولیبرالیسم و نومحافظه کاری هستند. البته نویسنده به طور بارزی با نومحافظه کاران همدلی نشان داده و کتاب خود را عرصه حمله و انتقاد تند علیه نولیبرالها کرده است.

(XIII)

کتاب، به سه بخش تقسیم شده است. بخش اول، تاریخچه تعارضات فرهنگی بین نومحافظه کاران و نولیبرالها را به تصویر می کشد. بورک بدون اشاره به تحولی که در اندیشه نومحافظه کاران حادث شده است. در این فصول سعی می کند نشان دهد که نولیبرالها از مبادی و مبانی فکری لیبرالیسم منحرف شده اند.

بخش دوم کتاب، به طور تفصیلی و البته غیرمستدلی به معرفی نمادها و نهادهای نولیبرالی اختصاص یافته است. طی فصول این بخش به خوبی، آشکار می شود که نویسنده در موقعیتی قرار دارد که آزردهی خویش را از تحولات نولیبرالی مطرح می کند. عصاره بحث، محدود به دو دستاورد نولیبرالیسم است: فردگرایی و برابری افراطی که هر دو بورک را رنج می دهد. به نظر او، این تحولات زمینه ساز تهدید علیه ارزشهای اصیل آمریکایی چون دموکراسی و اخلاقیات مذهبی است.

در بخش سوم، نویسنده به آینده نگری دست می زند. به نظر او، سیر تحولات هم اکنون مطلوب نیست. اما ظهور برداشت جدید و نوین از مذهب، عامل امیدواری

نومحافظه کاران است، تفصیل این ادعاها را در قالب نقلی از ۱۷ فصل کتاب می آوریم.

سرنوشت آمریکا و نولیبرالیسم

چنان که در مقدمه گفته شد، بورک از موضع نومحافظه کاری، دیدگاههای نولیبرالها را مورد نقد گزنده قرار می دهد. به منظور عینیت بخشی به بحث خود، فصول اولیه کتاب را به مصادیق تاریخی اختصاص می دهد.

طی گزارشی که او در مقدمه کتاب ارایه می دهد، توجه خواننده را به اوج گیری خشونت، تخریب اموال عمومی، نفرت گرایی، حسادت، بی توجهی به قانون، نفی اقتدار و سنت ها جلب می کند. به نظر او، موسیقی الویس پریسلی، هنرهای نمایشی جیمز دین و جامعه شناسان سیاسی چون سی رایت میلز منادی این فرهنگ دهشتناک هستند. (ص ۱). این منادیان از دهه پنجاه قادر شدند، ارزشهای مطلوب آمریکایی را به ضدارزش و ضدارزشها را به ارزش تبدیل کنند، (صص ۳-۴) بر اثر فرهنگ جدید، ساختارهای اجتماعی آمریکایی به طور فزاینده ای فرومی ریزد و

ارزشهای توده ای جایگزین ارزشهای اصلاح طلبانه و میانه روانه طبقه متوسط می شود. (ص ۴).

بورک تاکید می کند که با دست گذاشتن بر این موارد انحرافی، مایل است نشان دهد چگونه ارزشهای لیبرالی کلاسیک منحرف شده و عقلانیت، جای خود را به لابلالی گرایی ضدسنتهای عقلی داده است. به نظر بورک، فردگرایی و برابرطلبی افراطی، عامل روند افول است. به عبارتی، نهضت‌های ضد سنت، بانگرشهای هرج و مرج طلبانه خویش به جنگ اقتدارها آمده اند. (ص ۶) بورک، از این تحولات بسیار خرسند بوده، احساس خود را طی عبارت «افول، جاودانه خواهد شد»، بیان می کند. (ص ۷).

بورک معتقد است: عوامل ایدئولوژیک فردگرایی و برابرطلبی در آمریکا به صورت تمایلات کامجویانه فیزیولوژیک، در قالب مصرف گرایی و رفاه طلبی بروز کرده، فرهنگ آفرینندگی دیروز به فرهنگ مصرف و کسل کننده امروزین تبدیل شده است. بنابراین، برای رفع این کسالت روحی، ناگزیر شده ایم از طرق نمایش خشونت و

مسائل خصی، در جامعه هیجان ایجاد کنیم. (ص ۹)

البته نویسندگان تأکید می‌کند که کارآفرینی و خلاقیت در جامعه آمریکایی و غربی متوقف نشده است. هنوز بلندپروازی وجود دارد، اما به لحاظ قانون عرضه و تقاضا، چون درخواستها تغییر یافته است، با ارتقای سطح خواسته‌ها، درخواست برای تغییر محیط هم زیاد می‌شود. به همین دلیل، انسان تمایل دارد با ارتقای کمیت و کیفیت فن آوری ژنتیک، در خلقت انسانی نیز دست برد. ابزارگرایی فرهنگی نتیجه این تحولات است. این نگرشهای نولیبرالی و ابزارگرایانه، و به عبارت دیگر، نهیلیسم فرهنگی و نهیلیسم ضدسنت، همبستگی درونی و اقتدار تقدس یافته و مبانی ارزشی جامعه آمریکایی و غربی را در هم ریخته است.

در فصل اول، نویسنده به ریشه‌یابی علل تقویت اندیشه نولیبرالی می‌پردازد. او عوامل زیر را علت زمینه‌ساز و جنگ ویتنام را مکانیسم شلیک اندیشه ضد محافظه کارانه نولیبرالی می‌داند. این عوامل عبارتند از: جوان‌گرایی شدید، تراکم نیروی جوان

دانشجویی، فراوانی خانواده‌های نازپرورده، تکنولوژیهای جدید سرگرمی، صنعت ناراضی‌ساز جوانان، نیاز به معنا در زندگی، لیبرالیسم سالمندانی که به رمانتیسم و مطلق‌گرایی جوانان و توان رهبران رادیکال، میدان می‌دهد، ناریسیسم و تمایل به قدرت بیشتر، سرخوردگی روانشناختی و غیظهای غیرقابل اطفاء.

در صفحات بعد، نویسنده، بین عوامل و علت‌های مکانیکی مقدم بر علت ارگانیک‌نمایی، تمایز قایل می‌شود. بورک، بدون اشاره به این دو نوع علت گوناگون مقدم و موخر، تأکید می‌کند که نهضت نولیبرالی نشان می‌دهد که انسانها، به ویژه جوانان، خواهان معنابخشی به زندگی خود هستند. البته بورک، بلافاصله اشاره می‌کند که این طریق از معنانشناختی، راهی انحرافی یافته است. با شیوع و تسری سیاست به همه جلوه‌های زندگی، معناجویی هم صبغه سیاسی یافته است. (ص ۲۹)، نهضت‌های مختلفی، از جمله فمینیسم شکل گرفته است، اما همه این نهضت‌های مختلف، معناجویی را در اصالت، پی‌جویی می‌کنند. (ص ۲۹).

دنبال کردن اصلتها، مبنای رمانتیک دارد، نه عملگرا. نویسنده، در این رابطه اشاره می‌کند، چون جوانان نگرشهای رمانتیک دارند، این نهضتهای معناجو را باید در ایستارها جستجو کرد، و از آنها انتظار عمل و نتیجه نداشت. (ص ۳۲). فقدان نتیجه، به معنای آن نیست که این نهضتها نمی‌توانند مخرب باشند. اصولاً در نگرشهای رمانتیک، آرزوها در اوج هستند، در نتیجه، امکانات کم، به سرعت به سر خوردگی می‌انجامد. بی‌صبری و سر خوردگی، زمینه‌ای برای نهیلیسم مخرب فراهم می‌کند. (ص ۳۴). نویسنده شعار این گروه را چنین بیان می‌کند:

«اگر در گروه‌ها ارایه‌کننده راه حل نیستی، پس از گروه مسئله‌سازان باش (ص ۳۸).»

نویسنده با شعار فوق، بحث را به فصل دوم می‌کشاند بورک در این راستا هشدار می‌دهد که نتیجه این نگرشها می‌تواند بسیار خطرناک باشد. این نهیلیسم می‌تواند به چپ‌گرایی و راست‌گرایی فاشیستی بینجامد. و اگر چنین شود، نوعی فرهنگ خود بزرگ بینی و دیگر کوچک بینی ایجاد خواهد شد. در واقع، نویسنده در این مرحله

اشاره می‌کند که در دهه شصت چنین وضعیتی حاکم شده بود. به همین دلیل، نهیلیسم در دو شکل تمایل به عیاشی و شورش سیاسی ظاهر گردید. شعار این دوره این بود: «ممنوعیت، ممنوع است».

اوجگیری نهضتهای غیرمتعارف نهیلیستی، معطوف به حمله علیه ارزشهای بورژوازی لیبرال و سفیدپوست بود. در این دهه، به‌طور فزاینده‌ای افراطیها به خشونت‌گرایی میل می‌کردند. در این برهه، این دل‌نگرانی به وجود آمده بود که آمریکا و دنیای غرب، وارد «عصر شوم» جدید می‌شود؛ البته نه به معنای آن که به آرمان آزادی نایل می‌شود. این دهه را می‌توان عصری دانست که دارای ویژگیهای زیر بود: فروپاشی ساختار داخلی، خشونت، شیوع مواد مخدر، آمیزش جنسی، کامجویی و نارسیسم. (ص ۵۵). البته بورک تاکید می‌کند که این ارزشهای ضد ارزش، در حال جهانی شدن است.

در فصل سوم، بورک تاکید می‌کند، به رغم تحول در لیبرالیسم و تغییر جدید آن به شکل نولیبرالیسم، مبنای فلسفی آن تفاوتی ندارد. برخلاف دیدگاه محافظه‌کاران که

چون نقبی بر رموز اخلاقی است و لذا مبنای ارگانیک دارد، دیدگاه لیبرالی و نولیبرالی، مبنای مکانیستی دارد. در این دیدگاه، مبنای مکانیستی است، و انسانها از لحاظ اجتماعی و اخلاقی وجودهای مستقل و منفردی به حساب می آیند، اما به رغم این شباهت بنیادی، این دیدگاه در کمیت متحول شده است. در واقع او تاکید دارد فضیلت لیبرالیسم در همین تحول جویی است، که گاه به ردیلت قیدشکنی تبدیل می شود. (ص ۶۱) بورک تاکید می کند که حتی دموکراسی نمایندگی با تاکید بر خواسته های دموکراتیک و نه عقلانیت سنتی دموکراتیک ماهیتی ضدسنت دارد. تاکید بر «هر فردیک رای» و غیبت نمایندگان نهادهای مجالس قانونگذاری این روند ضدسنت را تشدید می کند. (ص ۶۲) در نهایت، دربندهای آخر فصل سوم، بورک هشدار می دهد که پایان کار فردگرایی افراطی و برابرطلبی افراطی ممکن است به جمع گرایی توتالیتیر منجر شود.

در فصل چهارم، نویسنده هشدار می دهد که مبنای اندیشه برابرطلبی، ضدسلسله مراتب است. اما دولت،

دستگاهی بوروکراتیک و سلسله مراتبی است. علاوه بر این، در جامعه مبتنی بر رقابت، تمایزها به حدی است که ماهیتی سلسله مراتبی دارد. در این وضعیت سلسله مراتبی، شایسته گرایی مطرح می شود. (البته در کلام محافظه کارانه بورک، فرقی بین شایسته گرایی و شایسته سالاری مشاهده نمی شود، و این خود خطراتی است که از سوی محافظه کاران متوجه دموکراسی می شود). در ادامه فصل چهارم، بورک تاکید می کند که ضد ارزشهایی چون تحمل خواهی، رشک و خودخواهی های ناشی از آن، جامعه غربی، به ویژه آمریکا را دچار آسیب اجتماعی کرده و این آسیب ها امنیت کشور را در خطر قرار داده است (ص ۷۳). هشدار بورک، این است که ضدارزشهای نولیبرالی، در غرب در حال نهادینه شدن است و اگر چنین شود، جامعه آمریکا و غرب دچار آفت سوسیالیسم فرهنگی شده که در آن فضا، «دوغ و دوشاب» ارزشی برابر خواهند داشت. (ص ۷۹) در فضای سوسیالیسم فرهنگی، انسان غربی نسبت به ارزشهای خود آفریده دچار شک و احساس گناه می شود. در حال

حاضر، این شک و گناه، دامن روشنفکران کلیسا و دانشگاه را گرفته، آنان را به عناصر ضدآمریکایی تبدیل کرده است. (ص ۹۱).

در فصل شش، موضع گیریهای دیوان عالی کشور مورد حمله قرار گرفته است. به نظر بورک، دیوان عالی با تفاسیر نولیبرالی خود از آزادی و برابری، در واقع، به انبساط فضای فردگرایی و برابرطلبی دامن می زند. (ص ۱۱۵)

در فصل هفتم، بورک به عوامل هنری و اوج گیری فرهنگ نولیبرالی در عرصه هنر اشاره می کند. در این مقام، بورک نسبت به آرا و اندیشه های لیبرالیسم کلاسیک از خود تحمل نشان می دهد. به نظر او هنر و اینترنت، به طور جدی سنت ها و مفاخر و دستاوردهای ملی آمریکایی را مورد تهاجم قرار می دهند. او به مواردی چون نحوه ساختن بمب، آموزش قبح زدایی از خودکشی، نیش زبانه های ضدنژادی، و شیوع مسایل خصبی اشاره می کند. (ص ۱۲۶)

در فصل هشتم، نویسنده گوشزد می کند که سانسور و یا عدم سانسور، به خودی خود یک ارزش نیست. به نظر او باید به کار ویژه سانسور توجه کرد. چنانچه مسایل فرهنگی،

عفت عمومی را تهدید کند، او پیشنهاد می کند که از ابزار سانسور استفاده شود.

در فصول بعدی، محتوای بحث بورک تکرار می شود و بیشتر مطالب به جای این که مبنای نظری داشته باشند، جنبه مصداقی پیدا می کنند. مثلاً در فصل نهم، نویسنده تاکید می کند که ارزشهای نولیبرالی، بافت و ساختار اجتماعی جامعه غربی، از جمله آمریکا را مورد تهدید قرار داده است. او موالید نامشروع، اوج گیری جرایم و جنایات و فروپاشی خانواده ها را از جمله مصادیق تهدید کننده ساختار اجتماع ذکر می کند.

در فصل دهم، بورک به مورد قتل نیک خواهانه اشاره دارد. او تاکید می کند که فرهنگ ابزارگرایی به حدی شیوع یافته است، که به پزشکان نولیبرال اجازه می دهد که گاه به خواست بیمار رنج کشیده و گاه به صلاح دید خود، جان بیمار را بگیرد. او تاکید می کند، این نگرشهای ابزارگرانه، محتوای ضد انسانی دارد. (صص ۱۹۳-۷)

فصل یازدهم، جلوه ای دیگر از مسئله سیاسی شدن فرهنگ را در قالب فمینیسم افراطی به نمایش می گذارد. در دیدگاه

بورک فمینیسم افراطی، مخرب‌ترین و متعصب‌ترین نهضتی است که از دهه ۱۹۶۰، دامنگیر آمریکا شده است. (ص ۲۰۱) او به یکی از شعارهای مجله این نهضت اشاره می‌کند که ساختار جامعه را علناً به شرح زیر تهدید می‌کند. «حال وقت آن است که به دفاع برخیزیم و علیه خدا، اربابان و قوانین، به جنگ متقابل دست زنیم». با این مقدمه، بورک نتیجه می‌گیرد که فمینیسم افراطی، علیه مذهب و خانواده بسیج شده است. (ص ۲۱۳)

در فصل دوازدهم، بورک به ترکیب ساختار جمعیتی آمریکا و غرب اشاره می‌کند. به نظر او، مبانی یک جنگ نژادی در آمریکا، در حال شکل‌گیری است. در گذشته، جنگ نژادی در قالب جنگ داخلی، بزرگ‌ترین آسیب را به آمریکا زده است. او خوف دارد که بار دیگر خودآگاهیهای نژادی زمینه‌ساز چنین جنگی شود. بورک به نقل قولهایی استناد می‌کند که بر مبنای آن، اقلیتهای قومی سعی دارند تمایز فرهنگی خود را حفظ کنند. او با اتکا به مفروضات محافظه‌کارانه‌اش نتیجه می‌گیرد که آنانی

که شعار چند فرهنگی می‌دهند، مستقیماً به جنگ وحدت ملی آمریکا رفته‌اند. از دید بورک، مجاورت قومی، یا موجد تعارض بین فرهنگی است، و یا متضمن پارتی‌بازی. (ص ۲۳۲)

افول نگرشهای عقلی، مصداق دیگری است که نظربورک را به خود جلب کرده است. او تأکید می‌کند که تفکر به مقتضای حقیقت، منطق‌پایداری و شواهد، به صورت امری غریب و بیگانه برای دانشگاهیان درآمده است. (ص ۲۵۵). در فصل سیزدهم، چگونگی ظهور این افول عقلی مورد بحث قرار می‌گیرد.

در فصل چهاردهم، بورک تعجب خود را از مذهب‌گریزی آمریکایی‌های نولیبرال، مخفی نمی‌کند. وی مدعی است که ترس از مذهب، به عنوان یک اپیدمی عمومی درآمده است. به نظر او، این ترس، موجب شد تا افکار، اندیشه عمل سیاسی غرب، مبنای اخلاقی خود را از دست بدهد. (ص ۲۹۵)

اگر مبنای عقلی دانشگاه مورد هجوم نولیبرالها قرار می‌گیرد، در مورد مذهب بافت اقتدارگرایانه و سلسله‌مراتبی کلیسا

وضعیتی را به وجود می آورد که آماج حمله نولیبرالها قرار می گیرد. (ص ۲۹۲) اما به نظر بورک، تصور دنیای بی مذهب، نامطلوب و بی جذبه است.

در فصل پانزدهم، بورک به «امید مشتاقانه برای برادری، اشاره می کند. او بار دیگر نسبت به خطرات عامل چند فرهنگی در جامعه آمریکا و غرب هشدار می دهد. وی تاکید دارد که فرهنگ، امری ذهنی و ایمانی است. هر کس به طور ناخودآگاه، به فرهنگ خود افتخار می کند، اما قانون آمریکا تحت تأثیر قوانین تعدیل کننده اقدام مثبت^۱ وضعیتی را به وجود می آورد که ضد فطرت انسانی است. به نظر بورک، قوانین، نژاد سفید پرستان را وادار می کند تا به فرهنگهای دیگر هم مهور اجباری از خود نشان دهد. (ص ۳۱۰) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بورک بخش سوم و فصل شانزدهم را با ناامیدی آغاز می کند. او تاکید دارد که این نگرشها به دخالت بیش از بیش دولت در عرصه زندگی فرد می انجامد. در نتیجه، زمینه را از دو جهت برای افول و تهدید دموکراسی فراهم می کند. از یک سو با گسترش اختیارات دولت، و از سوی دیگر، با

نهیلیسم نسبت به نگرشهای قانون اساسی گرا (ص ۳۲۱). وی در پایان به مفهوم سازی بحث خود دست زده و نتیجه می گیرد که جامعه آمریکا و غرب هم اکنون از سه بیماری رنج می برد: احساس شدید گناه، احساس عدم امنیت شخصی و در نتیجه، دونگرش قانون گرایی افراطی و سرکوبگر در هیئت اجتماع.

بورک در فصل هفدهم و پایانی نتیجه می گیرد که همگام با درک خطر نولیبرالیسم، این امیدواری هست که برداشتی نوین و روشنگر و پرانرژی از مذهب شکل گیرد. تنها این نگرش از مذهب است که می تواند از جذبه فریبندگی نولیبرالیسم بکاهد.

مروری اجمالی بر این ذهنیت نومحافظه کارانه، نشان می دهد که چگونه باری دیگر، عرصه سیاست، عرصه مبارزات و برخوردهای فرهنگی شده است. مطالعه اجمالی فوق نشان داد که در واقع برخوردهای فوق، برخورد دو مبنای اندیشه فلسفی است: فلسفه نومحافظه کارانه به مقتضای تمثیل کل گرای ارگانیکی و با هاله ای از رمز و راز داری جان بیولوژیک

شکل گرفته است. نهادگرایی محافظه کارانه، نتیجه این بینش است. تقدس شخصیتی و نهادگرایی، خصلت ویژه این اندیشه است. در مقابل، فلسفه نولیبرالی است که به مقتضای تحلیل سیبرنتیک شکل می گیرد. در این دیدگاه، نهاد، از جمله نهاد اجتماعی و دولت، تقدس ندارد، بلکه ابزاری برای تأمین خواسته های فردی است. تعارض این دو اندیشه، زمینه ساز اتهامات متقابل صاحب نظران دو کمیت فکری، علیه یک دیگر شده است.

در نقد این کتاب می توان نوشت که متأسفانه بورک به جای ارایه بحثی نظری و قوی، مانند یک فعال اجتماعی عمل می کند. او بدون آن که به فضایل نولیبرالیسم و صنعتهای نومحافظه کاری از منظر دانشگاهی بپردازد، موضعی جانبدارانه به نفع اندیشه نومحافظه کاری می گیرد. در واقع، با عنایت به دوحوزه ارزشهای مقدس و ابزاری، جامعه نیازمند هر دو نگرش فوق است. دیدگاه مکانیستی و ارگانیستی هر کدام می تواند زمینه ساز وصف بخشی از وجود انسان باشد. گرچه دیدگاه ارگانیک، بخشی از رمز و راز وجود

بیولوژیک انسانی را به نمایش می گذارد، ولی در عمل فرد را تسلیم کل می کند. از سوی دیگر، دیدگاه مکانیکی با فداکردن رمز و رازهای زندگی پیچیده انسانی، استقلال و بی همتایی فرد را مطرح می کند. با بهره گیری از فرهنگ عرفانی شرق، و دیدگاه مذهبی اسلام، وجود انسانی، علاوه بر ویژگیهای ارگانیک و مکانیکی فوق، دارای راز و رمز عرفانی نیز هست. هیچ یک از دو تمثیل مکانیکی نولیبرالی و ارگانیستی نومحافظه کاری متعرض این ویژگی نمی شود، چنان که مشاهده می شود، بسیاری از نومحافظه کاران رمز و راز تکنولوژیک را با رمز و راز عرفانی یکی می گیرند، و در نتیجه به جبرگرایی نهادی، تقدس می بخشند. توتالیتاریسم و اقتدارگرایی، نتیجه این تفکر ضدانسانی است.

به رغم این نقایص نظری کتاب، و آسیب های اجتماعی در غرب، گفتنی است آن چیزی که به موقعیت هژمونیک همین دنیای آسیب دیده یاری کرده، این است که جامعه غربی از یک زمینه فلسفی آرمانگرایانه^۲ و خوش بین و یک نگرش

علمی^۲ برخوردار است. تاکنون تلفیق این دو به بقای جامعه غربی و اصلاح مستمر آن کمک کرده است. آرمانگرایی فلسفی به انسان غربی امید، اعتماد به نفس، پشتکار، همت و میل به راهجویی داده است. این همه به یمن دستور مذهبی پروتستانی مبنی بر آن که «رستگاری در حرص به تولید و قناعت در مصرف است». زمینه فلسفی مناسبی برای اقدام فراهم کرده است. در کنار این دید فلسفی، عینی گرایی علمی قرار دارد. نگرشهای علمی در معرض نقد قرار می‌گیرد و بازسازی می‌شود، اما نگرش فلسفی آرمانگرایی خوش بین پایدار می‌ماند. این نگرش نولیبرالی گرچه نقیصی دارد، اما موجب شده جامعه همیشه در حال تحول باشد. نقیص این روش را غرب با مهاجرپذیری و محافظه کاری جبران می‌کند. تلفیق محافظه کاری، و آرمانگرایی فلسفی با عینی گرایی علمی تاکنون اجازه نداده است، غرب از منزلت هژمونیک فرود آید: پرتغال، اسپانیا، هلند، انگلیس و آمریکا، طی پانصدسال گذشته این جایگاه را تصرف کرده اند. آیا محافظه کاری اسلامی می‌تواند از آرمانگرایی ذاتی در فلسفه اسلامی بهره

ببرد و همراه با اصلاح طلبی علمی و عقلی زمینه را برای ارتقای مزیت ایران آماده سازد؟ این سئوالی است که با عمل می‌توان به آن پاسخ گفت. البته عملی که مبتنی بر اندیشه، همت و کارایی و مقبولیت مردمی باشد.

دکتر سید حسین سیف‌زاده
دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران

یادداشتها:

1. Affirmative Action
2. Philosophical Idealism
3. Objective Scientificis